



۲۰۱۷/۱۱/۰۲

م. عارف عباسی

مملکت مردم می سازد و یا مردم مملکت؟

موضوعاتی که در این نوشته گنجانیده شده هر یک بحث همه جانبه، علمی و تحقیقی را با داشتن تخصص در ساحة جامعه شناسی و آشنایی با بازی های رنگارنگ سیاسی ایجاب می نماید، چون به باور نویسنده، بدون دانش تخصصی، این موضوعات هر کدام در بقاء، بهبود، ارتقای جامعه و رهایی اش از انواع ستم ها نقش دارند، و مبین واقعیت های عینی جامعه ما است، اگر فشرده تر و با اختصار پیشکش می گردد شاید در حصول مقصود نارسایی نکرده و پیام را برساند.

من کاربرد کلمه مردم را نسبت به «توده» و «خلق» ترجیح می دهم.

کوهساران، دریا ها، دشت ها و جنگلات و گنج های نهفته در دل زمین ممثل هویت و موقف یک مملکت در خانواده جهانی نیست بلکه در صف دارایی ها قرار دارد. ولی مردم است که در واقعیت مملکت می سازند، معرفتش می بخشند و هویتش می دهند و برایش مقامی در صف دیگران می آفرینند، آبادش می سازند (نه ویران). ستره و پاکش نگه می دارند و برای بقاء و استقلالش جان فدا می کنند.

و باز هم مردم است که با نیروی تعقل، درک و احساس خود تدابیر، راه و روش و دستوراتی را غرض تنظیم امور کشور بر می گزینند که در نخستین گام، آرمان حاکمیت راستین خودشان را در جمیع ساحات زندگی وطن شان تحقق بخشیده، و زندگی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به نحوی بیاریند که متضمن آسایش، رفاه، ارتقاء و بهبود حال وطن با زدایش خرافات و روش های ستمگرانه باشد. چنان چه پیش کسوتانی برخوردار از تعالی و ترقی که آن ها را متمدن و پیشرفته می دانیم این طریق را طی و حالا همگی دنباله رو اند.

گرچه مردم این میهن با قهرمانی، رشادت، ایثار، شهامت و قربانی بی مثال در گذشته نه چندان دور افتخار بس بزرگی برای این وطن کمایی نموده و سر قدرت بزرگ جهان را در مرداب خجالت و سرافکندگی فرو برده و نام افغانستان را در لوحه سنگ آرامگاه تاریخ به نقش زرین حک نمودند ولی بازی هایی که ما همه می دانیم ما را در حفظ این افتخار ناکام ساخت و حوادث متعاقب ما را از مکتب عقلانیت به دور انداخت.

به اهتمام ولی احمد نوری

رکن اول در وجائب مردم «حب وطن» است که نه تنها در مواقع خطر تجاوز و صیانت استقلال آن تبارز کند بلکه این خصلت در حالات عادی زندگی در دل و دماغ هر فرد وطن جای خاص خود را داشته باشد. حب وطن را حب خاک هم گویند که از مسکن دوستی، مزرعه دوستی قصبه دوستی، شهر دوستی و منطقه دوستی آغاز و به وطن دوستی ختم می‌گردد. همان گونه که خانه خود را ترمیم کرده و از شکست و ریختش ننگه داری می‌کنیم و در افزایش حاصل باغ و شادابی مزرعه مساعی به خرچ می‌دهیم عین احساس باید ما را تا مرحله اخیر که وطن دوستی است همراه باشد. که آبادش کنیم و از شکست و ریختش در امان نگهداریم، در تأمین آرامش، رفاه و ثبات و آسوده حالی اش اقدامات عملی نموده آن را وجیبه و فریضه خود پنداریم.

آدمی را دو نیروی براننده است، علاوه بر نبوغ و استعداد های خارق العاده، نیروی تعقل و اندیشه سالم و قدرت و توان بازو که مترادف هم در طول تاریخ تحولات، انکشافات و اختراعات آفریده.

اصل مهم دیگر در نیک بختی، ثبات و آرامش وطن اتحاد نظر همگانی است در قبول کردن راستین یک حیطة معین جغرافیایی به حیث خانه مشترک که وطن است.

افتخار نمودن به قومیت و ارزش های فرهنگی متعلق به آن و زبان مروج عیب و نقصی نبوده خود آفریننده قشنگی و رنگینی این بوستان مشترک است (وطن)، مگر نباید قومیت، زبان و مذهب وسیله و عامل جدایی گردد. این خانه میراثی است که تا ابد مشترک بوده هرگز قابل تقسیم نیست و باید از نسلی به نسلی انتقال یابد پروراندن افکار جدایی طلبی در قاموس ملی به حیث خواب، خیال و محال درج است.

وحدت ملی خود تعریف نسبی است ولی وقتی پای منافع ملی به میان آمد و رسالت سرنوشت سازی به مردم تعلق گرفت با حفظ افکار و اندیشه های متفاوت باید وحدت ملی حکم مطلق گیرد.

بعد از تباهی ها برپادی ها و کشتار های بی شمار، یک وثیقه ملی همگون به وثیقه دور ثبات و آسودگی به وجود آمد که آن را «قانون اساسی» گویند، شاید قانون اساسی خلاء ها، نواقص و کمی و کاستی داشته باشد که حکم کتاب آسمانی نداشته در شرائط خاصی مطابق دساتیر وضع شده قابل تعدیل و تغییر است چنان چه در ممالک دیگر هم صورت می‌گیرد. در این قانون بعد از چهل و چند سال سلب حق خود ارادیت مردم و اصل حاکمیت ملی، دوباره حق مدنی، طبیعی و اساسی مردم به روی سندی به رسمیت شناخته شده و احترام گردیده که ملت در کل در ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی وطن فاعل بالمختار است

با داشتن چنین سندی در جیب هر افغان که سند مالکیت وطن است نیروی حب وطن و تعقل مردم به آزمون گرفته می‌شود، که از انتخاب وکیل گذر، قریه دار، ملک و ارباب آغاز و به شورای ولسوالی، شورای ولایتی و وکلای پارلمان و انتخاب رئیس جمهور ختم می‌گردد.

این جاست که ترازوی زمانه هوشیاری و بیداری یک ملت را وزن می‌کند. اگر مردم در استفاده از حق مشروع، مدنی و طبیعی خود نا آگاه بود و یا غفلت عمدی کرده حق خود را به شکم نانی و یا چند دالری سودا نمود خود و حق

خود را متاع بازار سود جویان ساخت عاقبت کار ایجاد نظام آلوده، فاسد، ضد مردمی و زعامت نا اهل و بی کفایت و هم دست و پیرو طریقت فساد و مرید فاسق و مفسد و جنایتکار بوده، نه از قانون خبری و نه از تطبیق آن اثری خواهد بود، عدالت فدای جهالت مردم شده و خود کیفر گناه عظیم و غیر ملی خود دیده رنج آن متحمل می گردند. که حق فغان، فریاد و گریبان دریدن ندارند.

گفته شده که درد خود کرده را درمانی نیست.

